



اما می دانیم این پایان راه هیچ کدامان نیست، دیر یا زود ما قهرمان این مستند عجیب خواهیم شد....

مترو یکی از پازل های کرونا

حمل و نقل عمومی و بویژه مترو قطعاً یکی از مهم ترین بخش های پازل کرونا - هست و خواهد بود. اولین نقطه ای که هشدارها را متوجه خود کرد و معلوم شد که مهم ترین جا برای شیوع ویروس کروناست. کارشناسان تقریباً چند هفته بعد از اینکه از شوک آمدن ویروس کرونا بیرون آمدند، هشدارها برای مراقبت های عمومی در مترو و اتوبوس را شروع کردند و جالب اینکه سرعت از میزان مسافران حمل و نقل عمومی کاسته شد. بخشی از این کاهش البته مدیون آزاد شدن محدوده طرح ترافیک در اوایل سال بود که اگرچه بعد از مدتی با مخالفت مدیریت شهری روبه رو شد، اما با تغییر ساعت ماندگار ماند تا وضعیت حمل و نقل عمومی کمی بهتر شود. نتیجه آنکه میزان مسافران مترو از حدود یک میلیون و ۸۰۰ هزار نفر پیش از کرونا به یکباره به کمتر از ۵۰۰ هزار نفر رسید و در ایام عید رکورد شگفت انگیز ۱۰۰ هزار نفر را هم ثبت کرد. در مقابل اما مردم که فضای ناامن حمل و نقل عمومی را درک کرده بودند، به سراغ خودروهای شخصی رفتند و در نتیجه در نقاط مرکزی شهر، هجوم خودروها بر بار ترافیکی خیابان ها افزود و البته معضل جای پارک را هم به دغدغه های جدید شهروندان اضافه کرد. تا جایی که پلیس هم از این وضعیت شاکی شد و پارک های دوبل و چرخیدن های مدام خودروها برای پیدا کردن جای پارک، نگرانی ها را نسبت به افزایش میزان آلاینده ها بالا برد. معضلی که البته پایدار ماند و حتی زمانی که تعداد مسافران مترو به حدود ۸۰۰ هزار نفر رسید، باز هم ترافیک تهران را کلافه کننده نگه داشت و این سؤال جدی را به وجود آورد که چگونه است که هم حمل و نقل عمومی و هم خیابان ها در ساعات پیک به طرز وحشتناکی شلوغ و پرترددند؟! سؤالی که البته هنوز بی جواب مانده است، چراکه تعطیلی مدارس، دانشگاه ها، کاهش تعداد کارمندان در ادارات و البته تا حدودی در بخش خصوصی و محدودیت های شبانه این انتظار را به وجود آورده بود که چهره ترافیکی تهران لااقل در این یکسال اخیر

حمیده امینی فرد خبرنگار

درست یکسال پیش بود، ۳۶۵ روز پیش، سی ام بهمن ماه... یک روز، یک شایعه، یک خبر، یک ویروس.... چهره شهرهایمان را تغییر داد... از همان روزی که باور کردیم غافلگیرانه در یک نبرد نابرابر، ایستاده ایم، لباس رزممان را پوشیدیم، شبیه همه مدافعان جنگ های خیالی، از ورای سرزمین های چین باستان گذشتیم و به دنیای واقعی ویروس های عجیب آمدیم. از آن روز تا به همین امروز، تسلیم نشدیم، سخت جنگیدیم، تا نزدیکی های اسارت جلو رفتیم، اما برای «ماندن» کوتاه نیامدیم.... روزهای اول دستمان خالی بود، ویروس جانمان را که نه! همه وجودمان را فشرده بود، کسب و کارهایمان تعطیل شده بود، جیب هایمان هم خالی.... ما در آستانه یک فروپاشی عمیق روحی بودیم، ویروس حالمان را تغییر داده بود، در شهرهایمان خبری از «شهروند» نبود، ما مانده بودیم و یک شهر بی صدا! یک شهر سرد، یک شهر بی هوا....

سال که از نیمه گذشت، زیر پاهایمان خالی شد، تعداد فوتی هایمان به اوج رسید، نفسمان به شماره افتاد، بی تاب «ماندن» شدیم. ترس «نماندن» به جانمان افتاد، فهرست از دست دادن هایمان زیاد شد... داغ «مادر»، «پدر»، «همسر»، «خواهر»، «برادر» و «فرزند» دیدیم، حسرت در آغوش کشیدن دوباره آنها (حتی روی خوارها خاک مزاری که می دانستیم ناجوانمردانه، عزیزمان را به دستش سپرده ایم) به دلمان ماند، ما اما برای «زندگی» پافشاری کردیم، آنقدر که صدای اندوهمان خاموش شد، ناله هایمان درون سینه هایمان جا ماند و ما بالاخره از پشت سنگرهای سخت شهرهایمان بیرون آمدیم، از دروازه های دفاعی شهرمان گذشتیم و با شتاب به سمت نیمه های زمین دویدیم و در نهایت این ما بودیم که به خط حمله رسیدیم... واکسن که آمد، گمانمان به رفتن ویروس بود، ما آدم معمولی ها، حتی دلمان برای یک زندگی «نیمه معمولی» هم تنگ شده بود، اما میهمان نوازی مان، کار دستمان داد، راه را برای ماندگاری اش باز کرد، حالا ما نیمه جان شده ایم... شهرهایمان در آستانه سال جدید، رمقی برای چراغانی ندارند،



گزارش «ایران»
از تغییرات چهره پایتخت بعد از کرونا

تهران شهر بی دفاع

